

خاطرات



حج‌گزاری

در سال‌های آغازین انقلاب

ابوالفضل توکلی بینا

آقای حاج ابوالفضل توکلی بینا از پیش‌کسوتان حج به شمار می‌آیند و در سال‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۶۱ ریاست سازمان حج و زیارت را بر عهده داشتند. افزون بر آن، سفرهای زیادی نیز به عنوان زائر و یا در مسؤولیت‌های دیگر به حرمین شریفین مشرف شده‌اند. تحریریه فصلنامه «میقات حج» از ایشان خواست تا خاطرات خود را مکتوب نموده، برای چاپ در این فصلنامه ارسال نمایند. آنچه ملاحظه می‌کنید، بخشی از خاطرات ایشان است که اکنون ضمن تشکر از آن برادر گرامی، توجه شما عزیزان را به آن جلب می‌کنیم:

سفر حج در سال‌های سخت!

وقتی دوران کودکی و نوجوانی را سپری می‌کردم، مرحوم پدرم از حمله‌دارهای حج بود. ایشان ۴۶ سفر به خانه خدا رفته بود. به یاد دارم که مرحوم پدرم با قاطر و شتر به مکه سفر می‌کرد. گاهی یازده ماه طول می‌کشید تا به خانه و وطن برگردد. او غالباً در طول سال، تنها یک ماه نزد خانواده‌اش بود! و در آن ایام کوتاه یک ماه هم، هر روز چندین نفر در خانه‌مان را می‌زدند تا نام خود را در گروه و کاروان پدرم ثبت کنند و همراه وی عازم سفر حج شوند.

در دوران گذشته، در بعضی سال‌ها زائران به موسم حج نمی‌رسیدند و تا سال بعد در حجاز می‌ماندند و مناسک حج را انجام





تعطیلی حج‌گزاری، به مدت هشت سال!

در سال ۱۳۲۶ ابوطالب یزدی (از اردکان یزد)، همراه همسرش به سفر حج می‌رود. روزی، هنگام طواف پیرامون کعبه، حالت استفراغ به وی دست می‌دهد و در مسجدالحرام استفراغ می‌کند. وهابی‌ها او را بازداشت نموده، متهم می‌کنند که کار وی عمدی بوده و به خانه خدا اهانت کرده است! سرانجام پس از محاکمه‌ای نا عادلانه محکوم به اعدامش می‌کنند و او را گردن می‌زنند!

از آن زمان تا هشت سال، انجام فرایض حج، از سوی ایران تعطیل گردید و بعد از هشت سال، که سفر حج آغاز شد، پدرم تصمیم گرفت باز هم به حج برود. قرار بر این شد که برادر بزرگم، که به زبان عربی آشنایی کامل داشت، در این سفر با پدرم همراه شود. پدرم دو اتوبوس زائر ثبت نام کرده بود. من هم که در آن سال‌ها با برادر بزرگم در تهران بودیم، به قم آمدیم تا همراه خانواده پدرم را بدرقه کنیم. سفر از گاراژ حسین زاده، مقابل شیخان بود. من و مادرم و برادران و خواهرانم در کنار گاراژ ایستاده بودیم، وقتی زائران در اتوبوس‌ها نشستند و آماده حرکت شدند، برادرم که قرار بود در این سفر پدرم را همراهی کند،

می‌دادند. بدینسان سفر حج آنان تا دو سال به طول می‌انجامید.

حمله‌دارها در آن سال‌ها فقط راهنما بودند و زائران خانه خدا، آذوقه‌شان را همراه خود می‌بردند. سفر حج در آن سال‌ها بسیار طاقت فرسا و سخت بود. با قاطر و شتر به بمبئی هند می‌رفتند و از آنجا با کشتی به طرف عربستان حرکت می‌کردند. زائران خانه خدا، با مشکلات فراوانی روبه‌رو بودند. در عربستان وضعیت مناسبی وجود نداشت. در مدینه، ساختمانی برای اسکان حجاج نبود. زائران در باغ‌ها، زیر سایه نخل‌ها روزگار می‌گذراندند. آب برای شست‌وشو بسیار کم یافت می‌شد. وضعیت بهداشتی بسیار بد بود. بیشتر زائران، افراد با سن و سال بودند. وقتی غافله‌ها راهی خانه خدا می‌شدند، خانواده‌ها امید زیادی به برگشت آنان نداشتند!

وضع زائران خانه خدا در آن سال‌ها، قابل قیاس با وضعیت امروز ما نیست. امروزه زائر در کمتر از سه ساعت، با جت بوئینگ وارد عربستان شده، با وضع بسیار مطلوب از وی پذیرایی می‌شود؛ به طوری که بیشتر زائران در خانه‌های خودشان، این چنین پذیرایی نمی‌شوند!

حج برگشت، دیدیم سر و صورتش خونی و زخمی است! علت را جويا شدیم. گفت: راهزنان در میان راه به قافله حمله کردند و من شیشهٔ پنجرهٔ اتوبوس را شکسته، گریختم. بله، زائران خانهٔ خدا امنیت نداشتند. وضع زائران، از نظر آب و غذا و بهداشت و مسکن بسیار نامناسب بود و قابل قیاس با زائران این زمان نبود. زائران امروزه با ناز و نعمت و احترام فراوان به سفر حج می‌روند و بر می‌گردند.

نخستین سفرم برای انجام حج

حجة الاسلام و المسلمین سید محمد علی لواسانی، که عضو فداییان اسلام بود، پس از دستگیری و بازداشت شهید نواب صفوی، به نجف اشرف و از آنجا به مدینه^۱ مهاجرت کرد و در کنار پدرش، که نمایندهٔ آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه بود، به فعالیت پرداخت. ایشان چند مرتبه‌ای از من دعوت کرد که به سرزمین وحی سفر کنم و به زیارت خانهٔ خدا و حرم حضرت رسول صلی الله علیه و آله نائل شوم، لیکن در آن سالها مستطیع نبودم تا اینکه در سال ۱۳۳۹ خورشیدی مستطیع شدم و توفیق تشرف به این سفر معنوی را یافتم.

حجة الاسلام لواسانی توصیه کرده بود

در اتوبوس دوم، روی صندلی اول نشسته بود، پدرم نزد ما آمد تا خداحافظی کند. در این هنگام برادر بزرگم (حسین) را صدا کرد و به او گفت: من و تو زائر خانهٔ خدا هستیم. هزینهٔ حج ما از جیب خودمان است. اگر لقمه‌ای از زائران بخوری، از تو راضی نخواهم شد. ما بدون هیچ‌گونه توقع و چشمداشتی راهنمای این زائران هستیم و باید بکوشیم که حجشان را درست انجام دهند. ما نیت کرده‌ایم که برای رضای خدا راهنمای آنان باشیم و...

وقتی پدرم بعد از سفر حج به خانه برگشت، در بارهٔ آن حرفش که هنگام رفتن به برادرم گفت، پرسیدم. در پاسخم گفت: من نیت کرده بودم که برای رضای خدا و بدون هیچ‌گونه دریافت حقی، برای راهنمایی حجاج خانهٔ خدا، آنها را راهنمایی کنم و می‌خواستم حرکت ما تنها برای خدا باشد! همچنین نمی‌خواستم برادرت لقمه‌ای را از زائران بخورد.

سفر حج و راه‌های ناامن

حدود شصت سال پیش، راه‌ها امن نبود. راهزنان به راحتی به غافله‌ها حمله می‌کردند و اموال آنان را به غارت می‌بردند. در یکی از سالها وقتی پدرم از سفر



در اوایل ذی‌حجه فرموده بودند که صبح روز هشتم، به عرفات خواهند رفت. لذا ساعت یک بامداد روز هشتم از خواب بیدارم کردند و گفتند: خود را آماده کن، حوله‌های احرامت را بردار که می‌خواهیم به حرم برویم و محرم شویم...

وقتی وارد مسجدالحرام شدیم جز چند شرطه کسی نبود. چاه زمزم دیواره‌ای سیمانی داشت که سطلی بر آن آویخته بودند که با آن، از چاه زمزم آب می‌کشیدند. مرحوم لواسانی فرمودند: با آب زمزم غسل احرام کن و نماز صبح را در حرم می‌خوانیم و حرکت می‌کنیم...

اکنون که سال‌ها از آن سفر می‌گذرد، حسرت آن ایام را می‌خورم که حرم چه آرام و خلوت بود!

حادثه آتش‌سوزی در منا

در سال ۱۳۵۳، که آتش‌سوزی در منا رخ داد، سؤمین تشرّف من به حج بود. در این حادثه منطقه چادرهای ایرانیان و غیر آنان، دو کیلومتر در دو کیلومتر، همه سوختند. در کنار ایرانیان آفریقایی‌ها بودند که تعدادی از ایشان سوختند و با لودر، یکجا دفنشان کردند. وضع اسفباری بود! حدود ۱۰ نفر مفقود شدند.

که به‌طور مستقیم - و نه با حمله‌دار - به عربستان بروم. از این رو، با پرواز حج، که در آن سال‌ها در جده می‌نشست، رفتم.

وقتی از هواپیما پیاده شدم، به ساختمانی که چهار یا پنج طبقه بود و دو - سه طبقه داشت رفتم و به اتاقی که مربوط به رییس مکتب الوکلا بود مراجعه کردم. وی گفت: هنگام غروب شما را به هواپیما سوار کرده، به مدینه می‌فرستم.

وقت غروب به وعده‌اش عمل کرد و مرا به هواپیمای دو ملخه سوار نمود و راهی مدینه منوره شدیم. در آن سال‌ها مدینه جای خوبی برای اسکان نداشت. با ماشین کرایه‌ای به باغ مرجانه، که حجاج در آنجا اسکان داشتند رفتم. حدود ۱۵ روز در مدینه، مانند دیگر حجاج در باغ و زیر نخل‌ها ایام را سپری کردیم؛ روزهای خوش و با معنویتی بود.

پس از آن، از طریق مسجد شجره محرم شدیم و به مقصد مکه راه افتادیم... نزدیک دو هفته در شهر مکه، در حرم امن الهی و در جوار کعبه بودیم که هفتم ذی‌حجه فرا رسید و حجاج برای وقوف در عرفات، مشعر و منا کوچ کردند.

مرحوم حاج سید احمد لواسانی، نماینده مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی

جالب‌ترین خاطراتم

سال ۱۳۵۸، نخستین و آغازین حج جمهوری اسلامی بود. در این سال بود که امام خمینی علیه السلام آیت‌الله انواری و شهید بزرگوار محلاتی را به عنوان امیرالحاج برگزیدند. در همین سال بود که از سوی آیت‌الله انواری و شهید محلاتی برای راه اندازی حج و زیارت، دعوت شدم و به عنوان معتمد، در شورای عالی حج و زیارت حضور یافتم.

نخستین کاری که کردیم بررسی پرونده مدیران حج بود، و این بدان جهت بود که از میان آنان، مدیران دارای صلاحیت و شایستگی را انتخاب کنیم. در آن سال، ۶۰۰۰۰ زائر داشتیم که همه را به گروه‌های یک‌صد نفری تقسیم کردیم؛ یعنی ۶۰۰ مدیر گروه و کاروان برگزیده شدند. آنان در ماه‌های رجب، شعبان و رمضان برای اجاره مسکن زائران به مکه و مدینه رفتند. در آن سال، چون مدیران، همگی باهم برای تهیه مسکن مراجعه کردند، بازار سیاه به وجود آمد. ساختمان یک‌صد هزار ریالی گاهی تا دو برابر رسید.

وزیر ارشاد آن سال، آقای دکتر میناچی اداره حج را به یک شورای سه نفره

سپردند که من بودم و آقایان درودچیان و حاج محسن لبانی. هر یک از ما، مسؤول یکی از ستادهای حج در جده، مکه و مدینه شدیم. حکم اداره ستاد جده به نام من صادر شد.

در فرودگاه جده ساختمان‌هایی بنا شده بود که حجاج در آغاز ورود در آنجا به طور موقت اسکان می‌یافتند و پس از آن، با برنامه‌ریزی، راهی مکه یا مدینه می‌شدند. در آخرین پرواز حجاج ایران، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی و دکتر میناچی وزیر ارشاد و دکتر یدالله سبحانی وارد جده شدند و به محل ویژه پذیرایی (رزیدانس) در سفارت جمهوری اسلامی ایران رفتند. از من هم خواستند که ناهار را با ایشان باشم. بعد از صرف ناهار و استراحت، دو دستگاه خودرو کرایه کردیم تا ایشان را برای زیارت به مدینه منوره ببرند.

پس از دو - سه روز زیارت، از مدینه منوره به مکه معظمه مشرف شدند و پس از اعمال حج، با نخستین پرواز به ایران برگشتند و به یاری خداوند، در این سال مراسم حج با کمترین مشکل و عارضه به انجام رسید.



حج‌گزاری در سال ۱۳۵۹ خورشیدی

در سال ۱۳۵۹ مدیریت حج طی حکمی از سوی وزیر ارشاد وقت، به آقای لولاجیان سپرده شد و با صدور حکمی، ستاد جده را به من واگذار کردند. در این سال بود که جنگ تحمیلی آغاز شد و ما با مشکلات زیادی روبه‌رو شدیم، چون رابطه جمهوری اسلامی ایران با عربستان سعودی مناسب و حسنه نبود.

پس از دریافت حکم مسؤولیت، همکاران خود را چند روز زودتر برای اداره ستاد جده و آماده سازی آن، به عربستان فرستادم. روز ۳۰ شهریور ۱۳۵۹، ساعت ۵ بعد از ظهر، خودم نیز عازم جده شدم، در همین روز بود که جنگ عراق و استکبار جهانی بر ضد جمهوری اسلامی ایران آغاز گردید.

برای خداحافظی با برادر و خواهرانم به قم رفته و در این شهر به سر می‌بردم که تماس گرفتند و گفتند آقای (شهید) رجائی پیام داده که ساعت یک بعد از ظهر در نخست وزیری باشم. با خویشان و بستگان خداحافظی کردم و عازم تهران شدم و در زمان مقرر (یک بعد از ظهر) در نخست وزیری، دفتر آقای (شهید) رجائی حاضر شدم. ایشان گفتند ما با آقایان هاشمی و

بهشتی مشورت کردیم و قرار شد که بنیاد مستضعفان را شما و آقایان جواد رفیق‌دوست و محمود کریمی نوری، سه نفری و به صورت شورایی اداره کنید. به ایشان عرض کردم ساعت پنج بعد از ظهر بلیت پرواز دارم. آقای رجائی گفت: مگه می‌خواهی چه کنی؟! گفتم: طی حکمی از وزیر ارشاد، به عنوان رییس ستاد جده هستم، تنها برای زیارت نمی‌روم. از ایشان یک ماه فرصت خواستم و گفتم: حکم را به برادر دیگری بدهید، وقتی برگشتم، در هر قسمت و مسؤولیتی که شما به عهده‌ام بگذارید انجام وظیفه می‌کنم. مرحوم شهید رجائی با این شرط پذیرفتند.

در ساعت مقرر (پنج بعد از ظهر) در فرودگاه حضور یافته، عازم جده شدم. آخر شب، وقتی هواپیما در فرودگاه جده نشست، برادرانی که پیشتر فرستاده بودم، در ستاد جده به استقبال آمده بودند. آنان از من خواستند که شب را به منزل رفته به استراحت بپردازم. هلال احمر هم کنار استراحتگاه ما بود و بایستی من به‌عنوان رییس ستاد جده، آن‌ها را هم هماهنگ کنم.

ساعت ۹ صبح همکارانم آمدند و گفتند که دو ارتشبد سعودی به ستاد

شده‌اند، پروازها قطع شده و... غمِ عالم دل ما را گرفته بود.

پیش از موسم حج، وقتی برای اجاره ستاد در جده به عربستان رفتیم و با صاحب ساختمان تماس گرفتیم و به منزل او رفتیم، استقبال بسیار گرمی از ما کردند. آن‌ها شیعه بودند. اتاق‌هایشان با قالی‌های کاشان فرش شده بود. وقتی صحبت اجاره شد، گفت:

سال گذشته پدر ما فوت کرد و من از طرف ورثه اختیار دارم، این ساختمان را پیش کش برادران ایرانی می‌کنیم، هرچه دوست دارید بدهید.

تا آنجا که یادم هست، قرار شد ده هزار ریال پول پیش بدهیم، ده هزار ریال هنگام آغاز حج و بیست هزار ریال باقی‌مانده را هم در پایان حج و هنگام تحویل ساختمان پرداخت کنیم.

وقتی پروازهای ما قطع شد، حال پریشانی داشتیم. در ستاد جده بودیم که دیدیم جوان صاحب ساختمان با نگرانی آمد. گویی همه چیزش را از دست داده است! او از این که صدام به کشور ایران حمله کرده، بسیار ناراحت به نظر می‌رسید. سعی کردم به او دلداری دهم ولی او همچنان چهره‌ای نگران داشت.

سه خط مستقیم تلفن در جده، مدینه و

آمده‌اند و می‌خواهند با شما ملاقات کنند. در همین حال متوجه شدم شب گذشته که همکاران مانع از رفتن من به ستاد شدند و گفتند شما خسته‌اید و لازم است به استراحت پردازید و... جریاناتی در ستاد پیش آمده است و آن این‌که، هم‌زمان با حمله صدام به ایران، مأموران اطلاعاتی و امنیتی سعودی به ساختمان ستاد هجوم آورده و تصاویر امام و قدس را پایین آورده و پاره کرده‌اند و دوستان این ماجرا را با من در میان نگذاشته‌اند، به این دلیل که خسته هستم.

در هر حال، صبح به ستاد آمدم و دیدم که دو ارتشبد سعودی در ستاد هستند و آمده‌اند که بابت حادثه شب گذشته عذرخواهی کنند. به آنها گفتم: شما اشتباه کرده‌اید، فکر می‌کنید با پاره کردن عکس امام و رهبر ما، از محبوبیت او می‌کاهید؟! اشاره کردم به آفریقایی‌هایی که در شرفیه بودند و گفتم: این‌ها را می‌بینید؟ عکس امام را روی قلبشان می‌گذارند و می‌بوسند!

به هر حال، روابط ما با عربستان به سردی گرایید و آنان در جنگ، در کنار عراقی‌ها بودند و با آنان همکاری داشتند. ما هم وضع بدی داشتیم. از سویی ۵۲ گروه زائر در کاروان یکصد نفری وارد جده



دولت داریم و تا ردیف نداشته باشیم، امکان پرداخت نداریم. با آقای قدرتی که از طرف ذی‌حسابی به‌عنوان ذی‌حساب دولت است، به اینجا دعوت می‌کنیم تا به طور مستقیم با ایشان صحبت کنید.

به دنبال این سخنان، آقای قدرتی را به جلسه دعوت کردم، ایشان هم، مسأله‌ای را که آقایان تصویب کرده بودند، مطرح نموده، گفتند: امکان پرداخت نیست، اگر هم باشد، باید آقای توکلی‌بنا با دکتر نصحت سرپرست هلال احمر دستور پرداخت بدهند. رابطه ما با تهران قطع است. وزیر ارشاد به جده تلکس زده که اگر پرداختی دارید، باید یکی از دو نفر؛ آقایان توکلی‌بنا و دکتر نصحت، که عضو شورای عالی حج و زیارت هستند، دستور پرداخت بدهند.

آقای نیکنام، یکی از مدیران گروه، گفت: ساختمان ۱۰ طبقه‌ای که ما در آن هستیم، پشت بام خوبی دارد، برای پاسخ به پیش‌گروهایی که درخواست مساعدت دارند و به ستاد مدینه برای دریافت ریال سعودی فشار می‌آورند، در آنجا جلسه‌ای بگذاریم و تصمیم‌گیری کنیم.

به دنبال این پیشنهاد، در ستاد مدینه اعلامیه‌ای نصب کردیم مبنی بر این که فردا شب در ساختمان نیکنام، برای حلّ این

مکه اجاره کردیم و پیوسته از وضع ایران جويا می‌شدیم. در همین روز آقای اسکندرزاده، که رییس ستاد مدینه بود، با ما ارتباط تلفنی برقرار کرد و گفت: هرچه زودتر به ما کمک کنید، ۱۸۰۰ نفر پیش پرواز که آمده‌اند، در ستاد گرد آمده‌اند و پول می‌خواهند. اگر نیایی ستاد را بر سر ما خراب خواهند کرد! چند نفر از برادران ستاد جده را به مدینه فرستادم و گفتم صبح با هواپیما خودم را به مدینه می‌رسانم.

صبح روز بعد، وقتی وارد مدینه شدم، دیدم وضعیت بدی به وجود آمده است. مسؤولان عربستان، برخورد بسیار بدی با ما داشتند. در مدینه دو ستاد داشتیم که یکی در هتل بافقی، در خیابان ابوذر بود جلسه‌ای سه نفر از روحانیون تشکیل داده شد؛ آقایان رستگار پناه، جلالی خمینی و قوانینی (که روحانی و از مدیران گروه بود). در آن جلسه تصویب کردند که به خدمه پیش‌گروه، ۵۰۰۰ ریال سعودی پرداخت شود. مرا هم به جلسه هدایت کردند. در آنجا به آقایان گفتم: ارتش بعثی عراق به ایران حمله کرده و تأسیسات نفت آبادان را زده‌اند. دیگر ارزی در کار نیست و پرداخت چنین مبالغی غیر ممکن است. ما ذی‌حساب

گرفته‌اید، باید اکنون حساب پس بدهید. چند نفر از آقایان را در ستاد مأمور کردیم که بررسی کنند پول‌هایی که گرفته شده، در کجا مصرف گردیده است. در ضمن هر کسی ناراحت است و میل دارد برگردد، به جده بیاید تا از راه سوریه به ایران بفرستیم. آن کسانی هم که پول دارند، دیگر به ستاد مراجعه نکنند.

در دفتر، برنامه‌ریزی نموده، افراد را به سه دسته تقسیم کردیم:

۱. کسانی که پول دارند، دیگر برای گرفتن پول به ستاد مراجعه نکنند.

۲. نام ۳۰۰ نفر را که ناراحت بودند نوشتیم و از راه سوریه به ایران برگرداندیم.

۳. از پیش‌گروه‌هایی هم که سفر نخست آنان به حج بود و تا مدینه آمده بودند، تعهد گرفتیم که در ایران وجه خود را بپردازند و آنان را به همان ۵۲ گروه معرفی کردیم و بدین وسیله مشکل پایان یافت.

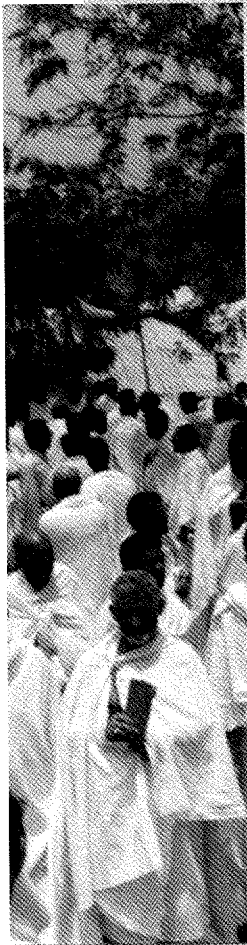
اما وضع زائران ایرانی، که پنج هزار و دویست نفر بودند، مناسب نبود. آنها از این‌که به کشورشان حمله شده، نگران بودند و وضعیت روانی خوبی نداشتند. از سوی دیگر، دولت عربستان هم برخورد بسیار بدی با زائران ما داشت. جلوی در ستاد مدینه مقوای سه بعدی نصب شده بود، که به

مشکل حضور پیدا کنند. بدین وسیله ۱۸۰۰ پیش‌گروه را به آنجا دعوت کردیم، در ضمن از آقایان رستگار پناه، قوانینی و جلالی خمینی برای شرکت در جلسه دعوت کردیم. فردا شب، وقتی وارد ساختمان شدیم برق آن قطع بود. ده طبقه را از پله‌ها بالا رفتم. به طبقه نهم که رسیدم، متوجه شدم آقایان پیش‌گروه‌ها بلندگو را به دست گرفته و اعلام می‌کردند که انقلاب شده است، باید تعرفه‌ها را پرداخت کنند. همه پیش‌گروه‌ها و آقایان روحانیون، که پیشتر از آنها نام برده شد، حضور داشتند. به طرف بلندگو رفته، آن را به دست گرفتم. سخنان آنها قطع شد. دیدم لازم است با طرح مسائل عاطفی جمعیت را تحت تأثیر قرار دهم. خبرهایی را که از ایران در مورد هجوم اشغال‌گران بعثی و صدامیان متجاوز شنیده بودم، به همه اعلام کردم و آنان را در جریان گذاشتم. گفتم که منطقه نفتی آبادان را بمباران کرده‌اند و دیگر از پول و ارز خبری نیست. چشم ما روشن! شما انقلابی‌ها آمده‌اید که پیام انقلابتان را به دیگر مسلمانان ابلاغ کنید! مگر شما عدل قماش به دولت فروخته‌اید که اینگونه طلبکار شده‌اید؟! جنگ را بر ما تحمیل کرده‌اند. هر کدام از شما که ۴۰۰۰ ریال سعودی در ایران

هر طرف می‌چرخید، عکس امام علیه السلام دیده می‌شد. احتمال دادیم مأموران حکومتی به ستاد حمله کنند. خانم‌ها، عکس‌ها و بعضی اوراق را که برای توزیع در ستاد تهیه شده بود، از ستاد خارج کردند. اتفاقاً عصر همان روز، مأموران امنیتی به ستاد ریختند و آن را تخریب کردند. در این حال تعدادی از ایرانیان به صورت گروهی به دادن شعار پرداختند که پلیس چند تن از آنان را بازداشت کرد و به پاسگاه شارع ابوذر انتقال داد و تا ساعت حدود ۹ شب، از آزادی آن‌ها خبری نشد.

پس از مشورت با دوستان و همکاران، چند نفر به اتفاق آقای رستگاری به شرطه‌خانه شارع ابوذر رفتیم. افسر پلیس منطقه برای گفتگو با ما آمد. با او در رابطه با آزادی برادران صحبت کردیم. برخورد نا مناسبی داشت. با تهدید و اخطار حرف می‌زد. به او گفتم برخورد شما نا مناسب است، اگر نمی‌خواهید در کشور شما باشیم، به طور کتبی بنویسید تا ما زائران خود را از کشور شما خارج کنیم. به هر صورت، برادران دستگیر شده را آزاد کردیم.

بعد از اعمال حج، ما برای اعزام زائران کشورمان به ایران به جده برگشتیم. هر سال، زائران به هر ترتیبی که وارد



حجگزاری در سال ۱۳۶۰ خورشیدی

حضرت امام علیه السلام در سال ۶۰ پنجم نماینده تعیین کردند که عبارت بودند از حضرات آقایان حجج اسلام: ۱. آقای حاج سید عبدالمجید ایروانی ۲. آقای حاج سید علی هاشمی گلپایگانی ۳. آقای حاج شیخ محمدرضا توسلی ۴. آقای حاج شیخ حیدرعلی جلالی ۵. آقای حاج سیدحسن طاهری خرم آبادی که از سوی خود این افراد با هم اختلاف نظریه و اختلاف سلیقه داشتند.

از سوی دیگر، آقای لولاچیان که سرپرست و رییس سازمان حج و اوقاف بود، برای ستادهای مدینه، مکه و جده ۵۰۰ نفر نیرو آورده بود که خود آن‌ها دست و پا گیر شده بودند و یک هنگ می‌خواست که آن ۵۰۰ نفر را اداره کند!

از طرفی هم رابطه ما با دولت عربستان حسنه نبود و جنگ تحمیلی هم وضع نامناسبی را به وجود آورده بود. در هر حال در مراجعت به ایران اختلافاتی میان آقای لولاچیان که رییس سازمان و آقای دشتی که ظاهراً از مدرّسین حوزه علمیه قم بود وجود داشت.

گفتنی است در آن زمان حکم مدیر

عربستان می‌شدند، هنگام مراجعت به همان ترتیب نوبت به کشور باز می‌گشت. متأسفانه در این سال، کارمندان اوقاف فهرست اسامی را به هم زده بودند و وضع نامناسبی پیش آمده بود. به‌ویژه زائران خوزستانی، که صدام به آن منطقه حمله کرده بود و بیشتر از بقیه ناراحت بودند، جلوی هواپیمایی ایران گرد آمدند و مانع از پرواز می‌شدند. آقای نقشینه، که در آن سال مسؤول پروازهای ایران ایر در عربستان بود، به ستاد آمد و از من خواست که به یاری‌اش بیایم و مشکل پروازها به ایران را حل کنم. گفتم: صدایم گرفته است. نمی‌توانم صحبت کنم. اصرار کرد که بیایید و با بلندگو صحبت کنید. در هر صورت جلوی دفتر هواپیمایی رفتم و با بلندگو به زائرانی که مانع پرواز شده بودند، با تقاضا و خواهش گفتم: شما دو نفر نماینده تعیین کنید تا با هم حرف بزنیم، با همه شما که نمی‌شود حرف زد.

دو نفر نماینده فرستادند و با همکاری هم، در دفتر اوقاف، فهرست اسامی را که ترتیبش را به هم زده بودند، براساس فهرست اسامی و طبق تاریخ ورود زائران به جده، تنظیم کردیم و پروازها به نوبت انجام شد.



سازمان را که طبق قانون شورای انقلاب، قائم مقام وزارت ارشاد رییس شورای سه نفره حج زیارت بود و بالاترین مقام در سازمان به شمار می‌رفت و مسئولیت سازمان حج و زیارت را به عهده می‌گرفت، به من ابلاغ کرد. به آقای هاشمی رفسنجانی که ریاست مجلس شورای اسلامی را به عهده داشتند، تلفن زدم که موضوع را با ایشان در میان بگذارم، وقتی ایشان گوشی را برداشت، قبل از آن که من چیزی بگویم، ایشان اظهار کردند: حکم شما برای بازسازی مناطق جنگی نوشته شده، باید به نخست وزیر بروی و کار خود را آغاز کنی. به ایشان گفتم: کار دیگری پیش آمده است. آقای لولاچیان از ریاست سازمان حج و زیارت استعفا کرده و آقای معادی‌خواه با من در مورد ریاست سازمان حج و زیارت صحبت کرد. من نتوانستم ایشان را قانع کنم که حکم مسئولیت مناطق جنگی را برای من نوشته‌اند. آقای هاشمی کمی مکث کردند و فرمودند: کار سازمان حج و زیارت را قبول کن، ما فرد دیگری را پیدا می‌کنیم.

سرانجام پذیرفتم و فردای آن روز، به دستور وزیر ارشاد وقت، مسئولیت سازمان حج و زیارت را از آقای لولاچیان

کل تبلیغات را وزیر ارشاد می‌داد اما زیر نظر رییس سازمان بود و آقای دشتی حاضر نبود که زیر نظر آقای لولاچیان عمل کند. این اختلاف از ایران وجود داشت که البته در عربستان تأثیرش را گذاشت.

آقای لولاچیان پس از مراجعت به ایران، استعفا کرد. حدود سه ماه به حج مانده بود که آقای معادی‌خواه، وزیر ارشاد وقت، طی تماس تلفنی با من - که آن زمان در بنیاد مستضعفان مشغول فعالیت بودم - اظهار داشت: آقای لولاچیان استعفا کرده و من کسی را که بهتر از شما به حج اشراف داشته باشد ندارم. این در حالی است که از سوی من عضو شورای عالی حج بودم و از سوی دیگر آقای هاشمی رفسنجانی، که از سوی امام فرمانده جنگ بودند، از من خواستند ریاست بازسازی نواحی جنگی را به عهده بگیرم و آقای میر حسین موسوی، نخست وزیر هم با من صحبت کرده بود و آماده شده بودم که مسئولیت بازسازی مناطق آسیب دیده از جنگ را بپذیرم و حکم را هم آقای مهندس موسوی نوشته بود.

هرچه به آقای معادی‌خواه گفتم مرا برای مسئولیت دیگری برگزیده‌اند، نپذیرفتم و دو ساعت بعد، حکم ریاست

تحويل گرفت.

بیش از سه ماه به حج نمانده بود و قرار بود در آن سال با بررسی‌هایی که انجام شد، کار متضاد انجام نشود؛ کاری که در مورد مدیران حج انجام می‌گرفت و آن این بود که سازمان حج و زیارت در برابر هر زائر، ۴۲۰۰ ریال از بابت حق الزحمه به مدیر پرداخت می‌کرد. از طرفی، قرار دادی با مدیر امضا می‌شد که برای یکصد زائر ۲۵۰۰۰۰ ریال سعودی بپردازد. در واقع این پول به صورت امانت در اختیار مدیران قرار می‌گرفت، اما مدیران نه تنها وجهی به سازمان نمی‌پرداختند، گاهی اضافه بر این هم می‌گرفتند. در بررسی‌هایی که از گروه‌های مدیران در عربستان انجام دادم، متوجه شدم که ارز فروشی می‌کنند. دادگاه انقلاب هم، هر یک از ۲۰ نفر مدیر حج را به چهارصد هزار ریال سعودی محکوم کرد.

کار دیگری که در سال ۱۳۶۰ انجام دادم این بود که دو نفر از برادران دارای تجربه در امور حج را به عنوان مدیر گروه برگزیدیم و برای هر یک از آنان، معاونی قوی تعیین کردیم و از ایشان خواستیم که مانند همه مدیران، گروه یکصد نفری را اداره کنند. یکی از مدیران ۱۱۵۰۰۰ و

دیگری ۱۲۵۰۰۰ ریال سعودی هزینه کردند و زائرانشان هم از آن‌ها راضی بودند. با اجرای این طرح، معلوم شد که هر مدیری بیش از نیمی از ۲۵۰۰۰۰ ریال را به جیب خود می‌ریزد. پس از این بود که جلساتی با آقای لولاچیان سرپرست حج گذاشتیم و برنامه‌ریزی کردیم که در سال ۱۳۶۱ تدارکات حج را خودمان به دست بگیریم. این تصمیم را در شورای عالی حج که در حضور آقای مهندس موسوی نخست وزیر، مصوب کردیم.

حجگزاری در سال ۱۳۶۱ خورشیدی

همانطور که پیشتر گفته شد، سه ماه به حج مانده بود که مسئولیت حج را به عهده گرفتم. آقای بهرامعلی ذی‌حساب حج و زیارت بود و دو - سه روز اول، هر روز یک تلکس بلند بالا به آقای حسینی، رئیس بانک ملی، شعبه جده می‌زد و از من امضا می‌گرفت. روز سوم وقتی برگه تلکس را آورد که امضا کنم، به ایشان گفتم: شما محاسبه کنید که پول گوشت گوسفند و مرغ چند ریال می‌شود بعد بیاور تا امضا کنم. در سال ۶۱، حدود ۱۲۰۰۰۰ نفر زائر داشتیم، هزینه گوشت مرغ و گوسفند را حساب کرد و آمد گفتم: حساب کردیم، شد بیست و دو



همان مدیرانی بودند که از زمان رژیم گذشته فعالیت می‌کردند و ما چاره‌ای نداشتیم که بعد از بررسی، از میان آن‌ها، بهترین‌ها را انتخاب کنیم و باید برای آینده حج نیروهای متعهدی را تربیت می‌کردیم. بنابراین، حدود ۱۲۰۰ ناظر از برادران انقلابی و مؤمن برگزیده شدند تا به عنوان ناظر مالی، به کار مدیر نظارت کنند و نیز نقش رابط را داشتند. کارها و برنامه‌ها را به وسیله آن‌ها به مدیران ابلاغ می‌کردیم. آنان همچنین بر اجرای ابلاغیه‌ها و برنامه نظارت می‌کردند.

چون این طرح برای نخستین بار بود که اجرا می‌شد، حدود ده نفر از مدیران برجسته و شناخته شده را به دفتر خواستم و به آن‌ها گفتم که شما برای هر زائر ۴۲۰ تومان دستمزد می‌گرفتید، امسال هم که تدارکات را خود سازمان به عهده گرفته، دستمزد شما را دو برابر، حدود ۸۰۰ تومان محاسبه می‌کنیم. آقای سلطانی شیرازی که در میان جمع بود، گفت: به هر نفر ۱۰۰۰ تومان بدهید. گفتم: یک شرط دارد و آن این‌که ۸۰۰ تومان را پایه قرار دهم و دویست تومان دیگر را به هر مدیری که بهتر عمل کرد می‌پردازیم. این پیشنهاد را پذیرفتند اما هنگامی که خواستند از جلسه

میلیون (۲۲۰۰۰۰۰۰) ریال سعودی. به ایشان گفتم: یک نفر از ذی حسابی معرفی کنید تا خرید گوشت گوسفند و مرغ انجام شود. آقای محمد خندان را، که از تجار مؤمن و متعهد بود و از وجود ایشان در ستاد استفاده می‌شد، به مکه فرستادم و تلفنی به اطلاع آقای بهرام‌علی رساندم که نامه‌ای برای آقای حسینی، رییس بانک ملی جده ارسال شده و از ایشان خواسته‌ام اعتبار لازم برای آقای محمد خندان جهت خرید گوشت گوسفند از ترکیه و مرغ از فرانسه را تأمین کند. آقای خندان از برادران با تجربه‌ای در تجارت بود. با بررسی‌هایی که شده بود، گوشت گوسفند را از ترکیه خرید و ما ۱۱ نفر ذابح از ایران فرستادیم تا نظارت کامل بر ذبح و با حذف دنبه و شکم، گوشت‌ها را به عربستان ارسال کنند. گوشت مرغ هم از فرانسه خریداری شد. البته به‌طور مستقیم نمی‌توانستیم بخریم بنابراین، یارانه گوشت را به تجار عربستان دادیم و خودمان به‌طور مستقیم به نام آن‌ها وارد کردیم.

برخی اقلام؛ مانند چای، شکر، نوشابه را چون به صورت عمده می‌خریدیم، نصف قیمت تمام می‌شد.

مدیران کاروان‌های حج تا سال ۶۱،

بزنم و به وی بگویم که بهای تعرفه خود شما برای حجاج، ۱۰۰ ریال است، بنابراین، ما زیر بار تحمیل نمی‌رویم. شما راه را برای ما باز کنید، ما می‌خواهیم با پای پیاده به عرفات برویم. البته روی این مسأله هم اندیشیده بودیم که اگر قرار شد مسیر مکه تا عرفات را پیاده‌روی کنیم، چگونه عمل کنیم. در سال قبل، حدود ۶۰ نفر را برای تبلیغات آموزش داده بودیم. در ضمن نیمی از زائران ما پیرمرد و پیر زن بودند و احياناً بعضی از آن‌ها هم نمی‌توانستند پیاده روی کنند. برای تقریباً نیمی از آن‌ها؛ اعم از پیرمرد و پیرزن و یا افراد بی تفاوت فکر کردیم ماشین باری (لری) بگیریم. عربها به ماشین باری «لری» می‌گویند.

ساعت ۱۲ شب با آقای سید محمد خوئینی‌ها، که نماینده حضرت امام علیه السلام در امور حج بود، ملاقات کردم و با ایشان در میان گذاشتم که تصمیم دارم تلگرافی به نایف، وزیر کشور عربستان بزنم و به نرخى که برای حجاج ایرانی تعیین کرده‌اند اعتراض کنم و گوشزد کنم که اگر عادلانه محاسبه نکنند، زائران ایرانی با پای پیاده و به صورت راه‌پیمایی مسیر مشاعر را طی خواهند کرد. به آقای خوئینی‌ها اطمینان دادم که با این پیشنهاد، آنها عقب نشینی

خارج شوند، به همه‌شان گوشزد کردم که من مانند مدیریت گذشته عمل نخواهم کرد، اگر همه مدیران هم استعفا کنند، به ۱۲۰۰ ناظر حکم مدیریت خواهم داد.

مسأله دیگری که برای ما اهمیت داشت، بهای خودروهای حمل زائران به عرفات و منا بود. قیمت‌ها را بالا برده و دو برابر کرده بودند. آقای اصفهانیه‌ها، که معاون مالی من بود و برای ساماندهی امور، پیش از موسم، در عربستان به سر می‌برد، تلفنی خبر داد که مسؤولان سال گذشته (۱۳۶۰ خورشیدی) قرارداد بهای حمل و نقل و خیمه‌های منا و عرفات را مبلغ ۱۵۰ ریال و در سال آینده (۱۳۶۱) ۲۰۰ ریال بسته‌اند، در حالی که تعرفه دولتی خود عربستان، ۱۰۰ ریال سعودی است. از ایشان خواستم که با عبدالواسع، وزیر حج (وقت) عربستان ملاقات نموده، مسأله را مطرح کند. فردای آن روز، تلفن کرد و گفت: توجهی به نظر ما نمی‌کنند.

فردای آن روز، بی درنگ عازم عربستان شدم. دو روز در مدینه بودم و پس از آن، از مسجد شجره احرام پوشیده، مُحرم شدم و به مکه مکرمه رفتم. با بعضی از برادران همکار مشورت کردیم و تصمیم این شد که تلگرافی به نایف، وزیر کشور



کشور، تهیه کردم و در نامه‌ای خطاب به ایشان نوشتم: ما بر اساس تعرفه خودتان، بیش از یکصد ریال، برای خیمه و وسیله آمد و شد منا و عرفات پرداخت نخواهیم کرد، در غیر این صورت، راه را برای ما باز کنید تا پیاده به عرفات برویم. رونوشتی از آن را هم برای وزیر حج فرستادیم.

به دنبال این اقدام، برخی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی، که به حج آمده بودند و تعدادشان به ۴۰ می‌رسید، با ما با تندی و اهانت برخورد کردند. فرزند کوچک مرحوم آیت‌الله کاشانی به ستاد آمد و گفت: انقلابی شده‌ای! در این دو - سه روز، در پی تذکرات و تلگراف شما برخورد بدی با ما دارند. آیت‌الله جتئی آمد و با ناراحتی گفت: آقای توکلی! چه می‌کنی؟! ایشان را به داخل ستاد آوردم و مسائل را برایش توضیح دادم، به طوری که کاملاً قانع شد.

نتیجه تلگراف به وزیر کشور جالب شد. آنها پاسخی سری به سفارت ما در جده فرستادند و از سفارت با ما تماس گرفتند و گفتند: نامه محرمانه‌ای خطاب به شما فرستاده‌اند، خودتان بیاید و آن را بگیرید. در پاسخ ایشان گفتیم: وزارت

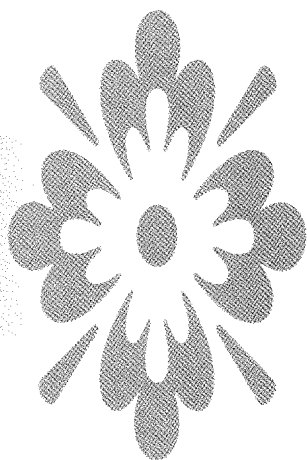
خواهند کرد و ده در صد احتمال هست که روی حرفشان بایستند و پافشاری کنند، در این صورت ۵۰٪ از زائران راه، که پیرمرد، پیرزن و یا در این اموری تفاوت هستند، با ماشین لری اعزام می‌کنیم و ۵۰٪ دیگر را با برنامه‌ریزی ویژه و با تعدادی سواری که در اختیار سازمان حج است ان شاء الله جابه‌جا می‌کنیم. ایشان پذیرفتند و قول دادند که از این تصمیم حمایت کنند و عقب نشینی نمایند.

گروه تبلیغات را که ۶ نفر بودند، برگزیدیم و آموزش مختصری هم دادیم و اعزامشان کردیم. آقای خوئینی‌ها هم وقتی از سوی امام خمینی علیه السلام به عنوان نماینده ولی فقیه در امور حج و سرپرست حجاج بیت‌الله‌الحرام برگزیده شدند، افراد انتخابی ما راه، به دلیل نداشتن شناخت از ایشان، آنان را قبول نداشتند، بنابراین، تعدادی از دانشجویان تسخیر لانه جاسوسی؛ مانند آقایان اصغرزاده، رسولی و میر دامادی را با خود به مکه آوردند. اما تیم ما که مهیا بودند، تمام کارهای چاپ اعلامیه و نشریات و غیره را انجام می‌دادند. در هر حال، آقای خوئینی‌ها با فعالیت‌های ما کاملاً موافق بود.

بنده تلگرافی با عنوان نایف، وزیر

ریال پرداخت شود و نظریات دیگر ما بعد از حج دنبال گردد.

این مصوّبه برای ما بسیار مهم بود؛ زیرا اولاً: حدود ۳۰ میلیون تومان قیمت پایین آمد. ثانیاً: از نظر سیاسی، ما در کشور آن‌ها به خواسته‌ها و نظریات خودمان رسیدیم که مهم‌تر از مورد اول و سود مادی است.



وقتی برادران صورت جلسه تقریبی را آوردند، به آن‌ها گفتم: در این باره با هیچ کس صحبتی نکنید. از طرف آقایان نمایندگان مجلس هم دعوت شده بودم که صبح روز بعد، در جمع آنان حضور یابم تا در بعثه مرا استیضاح کنند! به اتفاق آقای جواد مقصودی در جلسه ایشان شرکت

کشور عربستان امکانات زمینی و هوایی فراوانی دارد، شما نامه را به خودشان برگردانید، تا خودشان به ما برسانند.

به هر حال، نامه را تا اول شب آوردند. بسیار با آداب و القاب نوشته شده بود. در ضمن برای این‌که بار سیاسی آن را کم کنند، آقای نایف نوشته بود که این مشکل مربوط به شرکت نقابه است، امیدواریم حل شود. پس از آن، دو معاون وزیر کشور و وزیر حج عربستان به ستاد ما آمدند و گفتند: ما آمده‌ایم که مشکل شما را حل کنیم و از ما دعوت کردند که در شرکت نقابه به مذاکره و گفتگو بنشینیم. در پاسخ آن‌ها گفتم: سفارت ما همین جا است، شما به نمایندگان مجلس ما توهین کرده‌اید. سخنان ما به قدری طولانی شد که حتی دوستان ما از من خواستند که بیش از این سخت‌گیری نکنم. سرانجام سه نفر را که عبارت بودند از:

معاون مالی، رییس مسکن ستاد مکه و آقای جواد مقصودی، به ایشان معرفی کردیم و به دوستان توصیه کردم که اگر در جلسه باز هم حرف خودشان را زدند، جلسه را ترک کنید. جلسه نخست را نیمه کاره رها کردند ولی دو معاون وزارت کشور و حج عربستان، گفتگو را پی گرفتند و در جلسه دوم تصویب شد که همان ۱۰۰



تومان از آن‌ها گرفتیم و موفقیت دوم در بُعد سیاسی است که آن مهم‌تر می‌باشد.

در پایان حج همین سال با وزیر حج عربستان جلسه‌ای داشتیم که نتایج و ره‌آورد خوبی هم داشت و در همان سال اذعان کردند که زائران جمهوری اسلامی ایران با نظم خوب و آرایش منظمی می‌آیند و به همین نظم بر می‌گردند و نمونه هستند.

حج‌گزاری در سال ۱۳۶۲ خورشیدی

در سال ۶۲ که رزمندگان ما در عملیات والفجر ۱ و ۲ به اهداف از پیش تعیین شده خود نرسیدند و به زعم دشمنان شکست خوردند! برخورد مسئولان عربستان سعودی با ما بسیار بد و نامناسب بود. در هر سال مذاکره‌ای رسمی با وزیر حج و اوقاف عربستان داشتیم لیکن در سال ۶۲ نماینده کشور ما در سطح کاردار بود. سفارت عربستان سعودی برای سازمان حج و زیارت پیام فرستاد که هرکس برای مذاکره می‌آید، دارای اختیارات کامل باشد.

در سال پیش (۱۳۶۱) با آقای معادی‌خواه، وزیر ارشاد وقت جمهوری اسلامی ایران به عربستان رفتیم و با نایف، وزیر کشور عربستان مذاکراتی طولانی انجام دادیم. آن‌ها به مسأله برپایی مراسم برائت از

کردم. آقای حاج سعید امانی و آقای موحدی کرمانی هم شرکت داشتند. جلسه ساعت حدود ۷/۵ صبح آغاز شد. ابتدا جناب آقای احمد کاشانی (فرزند کوچک مرحوم آیت‌الله کاشانی) که او هم نماینده مجلس بود، سخنان خود را با تندى و ناراحتی شروع کرد و گفت: شما انقلابی شده‌اید! می‌خواهید زائران را به کشتن بدهی و... افراد دیگری هم از این نوع سخنان، حتی با اهانت گفتند. در این میان، آیت‌الله موحدی کرمانی اعتراض کرد و گفت: این چه برخورد با یک مسؤول نظام جمهوری اسلامی است!؟

از آیت‌الله موحدی کرمانی تقاضا کردم که اجازه دهند آقایان هرچه در دل دارند اظهار کنند. خلاصه مطالب آنان را یاد داشت کردم و وقتی صحبت‌هایشان تمام شد، سخنانم را آغاز کردم. ابتدا خطاب به آقای کاشانی گفتم: ما تازه انقلابی نشده‌ایم، وقتی شماها نوجوان بودید، بنده و دوستانم به جرم اعدام انقلابی حسنعلی منصور در زندان شاه به سر می‌بردیم و...

و اما نتیجه نامه‌نگاری‌ها و تلگراف این است که می‌بینید. نامه را به ایشان ارائه کردم و نتایج آن را توضیح دادم و گفتم: اولین موفقیت ما این است که ۳۰ میلیون

این حاکی از روابط بسیار بد دو کشور بود. حتی آقای هاشمی، کاردار هم نیامد. تنها کسی حضور داشت، مهندس عظیمی بود که از طرف خود سازمان حج و زیارت، برای پیگیری کارها به عربستان آمده بود. به ایشان گفتم ما پیغمبر بی تکبر هستیم، اگر شما هم نبودید با تا کسی می آمدیم!

در هر حال، از فرودگاه به سفارت ایران رفتیم. آقای هاشمی کاردار، از کارمندان ذوب آهن اصفهان بود، تقریباً حدود سه ماه بود که برای کارداری ایران در جده معرفی شده بود، اما با کارهای سیاسی و دیپلماتیک اصلاً آشنایی نداشت. ایشان را راهنمایی کردم که از طریق بعضی از کارمندان با سابقه سفارت ایران، با وزارت خارجه عربستان اقدامات دیپلماتیک را آغاز کند. ما خودمان هم به وسیله نماینده سازمان، آقای مهندس عظیمی، با دفتر وزارت حج عربستان، به وسیله آقای قاشقچی رییس دفتر وزیر حج عربستان اقدام کردیم.

برای ملاقات و مذاکره با وزیر حج، حدود یک هفته منتظر ماندیم. آن هم در حالی که در قالب یک سفر رسمی آمده بودیم و باید میهمان آنان باشیم! اینها همه حاکی از این بود که این کشور رابطه

مشرکین معترض بودند. سفر رسمی دیگری هم به امارات داشتیم که با شیخ زاید و دیگر مسئولان آنجا به گفتگو پرداختیم و تا حدی آن‌ها را توجیه کردیم.

اما در سال جاری (۱۳۶۲) روابط فیما بین بسیار بد و نامناسب بود. گروهی که برای اجاره مسکن در مکه به سر می بردند، ۱۸ نفر بودند و در سال‌های گذشته، معمولاً در مدت ۲/۵ تا سه ماه مسکن زائران اجاره می شد، اما در این سال گرچه جمعیت این گروه به ۳۶ نفر افزایش یافته لیکن امن العام (سازمان امنیت) عربستان در پیشرفت کارهای ستاد مسکن جمهوری اسلامی موانع ایجاد می کند و برخورد بد دارد.

برای حل این مشکل، با آقای سید محمد خاتمی، وزیر ارشاد وقت صحبت کردم و گفتم که کاردار ایران پیام داده که شخص تام الاختیاری بفرستید تا با مسئولان عربستان گفتگو کند، به نظر ما صلاح این است که خود شما در رأس هیأت مذاکره کننده باشید. ایشان راضی به انجام این سفر نشده، و آن را به خود من واگذار کردند.

در هر حال، خودم در رأس هیأتی شش نفره، برای مذاکره به سفارت عربستان معرفی شدم. وقتی وارد عربستان شدیم، هیچ کس برای استقبال به فرودگاه نیامد و



نامناسب و بدی با کشور ما دارد.

لازم است به این نکته مهم نیز اشاره کنم که وقتی با آقای خاتمی، وزیر ارشاد، صحبت شد که در رأس هیأت، برای مذاکره با مسؤولان حج عربستان، در این سفر حضور داشته باشد و ایشان امتناع کرد، به وسیله مرحوم حاج احمد آقا، برای ملاقات با امام علیه السلام وقت گرفتم و هنگامی که در آستانه حرکت بودیم، خدمت امام رسیدیم و به ایشان عرض کردم: بنده در رأس یک هیأت شش نفره برای مذاکره در مورد حج عازم عربستان هستیم، به مجرد آغاز مذاکره، سعودی‌ها مسئله برائت و راه‌پیمایی را مطرح خواهند کرد. حضرت عالی هر جور می‌فرمایید بنده همانگونه عمل کنم. امام علیه السلام فرمودند:

شما بگویید من مسؤول رسمی جمهوری اسلامی ایران هستم و آمده‌ام برای راه‌اندازی امور حجاج کشورمان، ضوابط شما را هم قبول دارم.

ممکن است بگویند در رابطه با برائت و راه‌پیمایی مذاکره کنیم. اگر چنین گفتند، شما بگویید: رهبر انقلاب برای اینگونه مسائل نماینده دارد، شما با او مذاکره کنید. با این حرف مسؤولیت را از دوش خودتان بردارید.

همانطور که پیشتر گذشت، دست‌اندر کاران عربستان، در این سفر رسمی، تا یک هفته با ما ارتباط برقرار نکردند، و پس از یک هفته، آقای قاشق‌چی، رییس دفتر وزیر حج، با سفارت ما تماس گرفت که امشب وزیر به جده می‌آید، شما آماده هستید مذاکره کنید؟

گفتم: ما یک هفته است که منتظریم. شب، در وزارت حج، در جده با آقای عبدالواسع، وزیر حج عربستان سعودی وارد مذاکره شدیم. وی ابتدا رو من کرده، گفت: من نباید با شما مذاکره کنم، شما قائم مقام وزارت ارشاد هستید، شما باید با قائم مقام من، آقای بوقیس به گفتگو بپردازید، اما چون مسئله مهم بود، ملک مرا خواست و مطالبی را گوشزد کرد و اکنون من از طرف ملک مأمورم که با شما مذاکره کنم. گفتگو را آغاز کردیم. بعد از حمد و ستایش خداوند متعال، مطالبی را که امام علیه السلام فرموده بودند، برای ایشان مطرح کردم و گفتم: من یک مسؤول رسمی از طرف جمهوری اسلامی ایران هستم که برای راه‌اندازی امور حجاج آمده‌ام و ضوابط شما را هم قبول دارم.

همانگونه که حضرت امام پیش‌بینی کرده بودند، عبدالواسع مسئله برائت و

در همین حال یک نسخه از امضا شده‌ها را برداشتم و در داخل کیفم گذاشتم.

کاردار جمهوری اسلامی ایران، آقای هاشمی که در مذاکرات حضور داشت، ناراحت شد. از جلسه که خارج شدیم، به ایشان گفتم: الآن اگر به ایران بروم، از من خواهند پرسید که نتیجه مذاکرات چه بود. هر سطر آن مورد دقت قرار خواهد گرفت. حضرت امام، رییس جمهور، رییس مجلس، نخست وزیر و وزیر خارجه مذاکرات را پی‌گیری خواهند کرد.

بعد از جلسه، از بوقیس خواستیم که دستور دهد برای تهیه بلیت به مدینه تدارک ببینند، چون ایام ماه رجب بود و بلیت گیر نمی‌آمد. رییس هواپیمایی سعودی که در جلسه حضور داشت، همانجا دستور تهیه بلیت به مدینه را گرفتیم. فردا شب که از مدینه برای برگشت به ایران به جده برگشتیم، جمعه شب بود. به مقصد ساختمانی که در اجاره ما بود راه افتادیم، نزدیک ساختمان که رسیدیم دیدیم آقای هاشمی، کاردار، قدم می‌زند. من پیش خود گفتم: اگر اشتباه نکنم وزیر حج مذاکرات را امضا نکرده است. البته همین طور هم بود.

وقتی از آقای هاشمی پرسیدیم، گفت:

وزیر حاضر نشد امضا کند. گفته است باید

راهپیمایی را مطرح کرد. به ایشان گفتم: در این مورد امام نماینده دارد، شما باید مسائل برائت و راهپیمایی را با ایشان در میان بگذارید. مذاکرات ادامه پیدا کرد. عبدالواسع پیشنهاد کرد که متن مذاکرات نوشته و امضا شود. گفتم خوب است. اینجا بود که رو به آقای بوقیس قائم مقام خودش کرد و گفت: شما پنج‌شنبه به وزارت‌خانه بیایید و مذاکرات را تهیه کنید تا امضا کنم. فردا صبح، همراه هیأت، به سفارت سعودی رفتیم و مذاکره را با آقای بوقیس آغاز کردیم که همه‌اش ثبت شد.

آقای بوقیس می‌خواست برائت و راهپیمایی را هم جزو یکی بندهای مذاکره قرار دهد که به ایشان گفتم: در جلسه گذشته به وزیر هم گفتم که در این مورد باید با نماینده امام گفتگو کنید.

مذاکره در شش نسخه تایپ شد. آقای بوقیس به من گفت: شما امضا کنید تا از وزیر هم امضا بگیریم. گفتم: باید آقای عبدالواسع امضا کند. آقای دکتر وحید سرپرست هلال احمر ایران که جزو هیأت شش نفره بود گفت: این همه سخت‌گیری نکنید. گفتم: این از نظر دیپلماسی درست نیست ولی اگر می‌فرمایید امضا می‌کنم. بعد از مقداری چانه‌زنی سیاسی، امضا کردم و



مسأله برائت و راهپیمایی در این مذاکرات ثبت شود.

گفتم: من حتی یک کلمه آن را عوض نخواهم کرد. این عقب نشینی است. به آنها بگوئید که هیأت ایرانی از مدینه برگشت و به ایران رفت.

وقتی به ایران برگشتیم، آقای دکتر ولایتی، وزیر خارجه گفت: مذاکرات خوب بوده و بهترین کار را انجام داده‌اید و خوب کردید که حاضر به تغییر در مذاکرات نشدید. این از نظر دیپلماسی عقب نشینی است.

مشکلات اسکان زائران

معمولاً برای اسکان زائران کشورمان، هیأتی از ۲/۵ تا ۳ ماه پیش از حج به عربستان می‌رود و در مدینه و مکه، در امر شناسایی و تهیه مسکن به فعالیت می‌پردازد. آقای حسینی که رییس هیأت اسکان بود، به همراه همکارانش که ۱۸ نفر بودند، بیشتر روزها با من در تماس بود. او می‌گفت: برای ما ۱۸ نفر، ۳۶ نفر مأمور امتی و امن‌العام گذاشته‌اند. در هر جا که برای مذاکره می‌رویم، ما را تعقیب و صاحبان ساختمان‌ها را تهدید می‌کنند و نمی‌گذارند به ما اجازه دهند و کار ما پیش برود!

وضع گروه اجاره مسکن را بیشتر به سمع وزیر ارشاد، آقای خاتمی رسانده بودم. از طرفی، نماینده امام، آقای خوئینی‌ها هم در جریان بود. هیچ سابقه نداشت که ما تا نزدیک موسم حج، تنها ۳۰٪ مسکن مورد نیاز را تدارک دیده باشیم. همانطور که گفتم، بعد از یورش و حمله صدام به کشورمان، رابطه حسنه نبود و از سوی، حضرت امام هم تأکید داشتند که حج باید انجام شود.

روزی آقای خاتمی تماس گرفتند که آقای خوئینی‌ها از حضرت امام وقت گرفته‌اند که خدمت ایشان برویم و ایشان را در جریان قرار دهیم. فردای آن روز، آقای خاتمی، آقای سیدمحمد خوئینی‌ها و من خدمت امام رسیدیم تا وضعیت را گزارش کنیم.

از سوی، معمولاً هیأتی حدود ۱۵ روزه از امن‌العام عربستان می‌آمد و در سفارت به زائران ما ویزا و روادید می‌دادند. پیش‌بینی من این بود که حدود ۱۲۰ هزار زائر داشته باشیم. به معاون خودم توصیه کردم از همه استان‌ها بخواهد به سرعت روادید زائران را پیش از موعد مقرر به مرکز برسانند تا ما در سفارت متمرکز کنیم که آن‌ها عذری نیاورند. چند نفر را مأمور کرده

زا پخش کرد، نیمه شب بود که آقای سید محمد حسینی، رییس مسکن از مکه تلفنی تماس گرفت و گفت: امام با آن سخنانش گویی بمب منفجر کرد. وقتی مطالب امام پخش شد، ملک فهد به وزیر حج عربستان و دیگر مسؤولان این کشور فرمان داد که مشکل حجاج ایرانی را حل کنند و الآن همه مأموران امن العام از اطراف ما پراکنده شده‌اند.

پس از این بود که ۷۰٪ مسکن ما در مکه، در ظرف ۱۵ روز تهیه شد و وزیر حج عربستان در مصاحبه‌ای تلویزیونی اعلام کرد: در سفر رسمی که آقای توکلی، قائم مقام وزارت ارشاد، به عربستان داشت مذاکره‌ای انجام شد و مشکل آن‌ها را حل کردیم.

بعد از بیانات حضرت امام، مسؤولان عربستان موانع ورود حجاج را برطرف کردند و با یاری خداوند، امور حجاج در آن سال به خوبی انجام شد.

پیش از این که خودم وارد عربستان شوم، نماینده‌ای نزد عبد الواسع، وزیر حج این کشور فرستادم که در مورد چادرهای منا و عرفات و وضعیت اتوبوس‌ها صحبت کند تا کاری نشود که مشکل سال پیش بار دیگر پیش بیاید.

بودیم که در سفارت هر روز غذای مناسب تهیه و آماده می‌کردند تا کار با سرعت بیشتر پیش برود و ویزاها داده شود. تا روزی که همراه وزیر محترم ارشاد و نماینده محترم امام در محضر امام حاضر شدیم، نزدیک ۴۰ هزار ویزای زن و شوهری گرفته شده بود. آقای خوئی‌ها خدمت حضرت امام گزارش کردند که سعودی‌ها به ما ویزای حج نمی‌دهند. آقای خاتمی هم گزارشی ملایم‌تر خدمت امام دادند. امام علیه السلام از من پرسیدند: آقای توکلی! نظر شما چیست؟ خدمت امام عرض کردم: ما تاکنون ۴۰ هزار ویزا گرفته‌ایم. مشکل به گونه‌ای دیگر است. هیأت ۱۸ نفره‌ای برای اجاره مسکن به عربستان فرستاده‌ایم و حکومت آنجا تیم ۳۶ نفره‌ای از امن العام را مأمور کرده‌اند که جلوی پیشرفت هیأت ما را بگیرد و آنها صاحبان خانه‌ها را تحدید می‌کنند و نمی‌گذارند به ما مسکن اجاره دهند! به نظر می‌رسد آن‌ها می‌خواهند نداشتن مسکن را بهانه کنند و مانع از حضور زائران ایرانی در حج شوند.

وقتی مطالبم را گفتم، حضرت امام فرمودند: زائران ما به حج می‌روند، اگر جا نداشتند، به مساجد بروند! وقتی سیمای جمهوری اسلامی این سخنان حضرت امام

هر سال، بعد از اعمال حج، معمولاً جلسه‌ای با وزیر حج برگزار می‌شد که در آن، مشکلات عزیمت و یا احیاناً پیشنهادی برای بهینه کردن حج سال بعد مطرح می‌شد و با هم تبادل نظر می‌کردیم. در آن سال، وزیر حج، در پایان جلسه به‌طور خصوصی به من گفت:

وقتی نماینده خود را فرستادی و پیغام شما را آورد، ده میلیون ریال سعودی به شرکت نقابه دادم تا مشکل سال قبل پیش نیاید.



پی‌نوشت‌ها

۱. ایشان در نجف اشرف به آموزش علوم حوزوی مشغول شد، لیکن با توجه به روابط خوبی که میان رژیم شاه و صدام وجود داشت، رژیم پهلوی در صدد بر آمد که او را به ایران برگرداند و او ناگزیر از نجف اشرف به مدینه منوره رفت و در آن شهر مقدس رحل اقامت گزید.

